

دوستان گرامی درود بر شما ، مانده نباشید ،

راستش را بخواهید من درست درنیافتم که پرسش شما چیست ، اگر پرسش شما درباره ی ارزش آن نامه است که می کوشد از حسین پدافند کند، آنگاه خواهم گفت: گیرم همه ی آن یاوه ها درست باشند ، این چه چیزی را نشان خواهد داد؟ آیا نشان خواهد داد که تازیان مسلمان و نامسلمانی که در سپاه اسلام به ایران یورش آورده بودند با خون ایرانیان پاک سرشت آسیابها راه نینداختند؟؟

که به زنان و دختران خوبچهر ایرانی در برابر چشمان مردان در بندشان همخوابگی نکردند و فرزندان پدر ناشناخته ی بسیار بیار نیاورند؟؟

هنگامی که این خبر به عمر رسید دستها را بر هم نکوفت و نگفت « **من از دست این فرزندان پدر ناشناخته به الله پناه می برم؟؟** » .

آیا کسانی مانند نویسنده آن نامه و دیگری مانند علی شریعتی ها- جلال آل احمد ها - بازرگانها - مطهری ها - حسین الهی قمشه ای ها - عبدالکریم سروش ها - حسن صدرها- خلخالها - خمینی ها - محمود احمدی نژادها - تریتا پارسیها وووو... از پس افتادگان همان فرزندان پدر ناشناخته نیستند؟؟ آیا تازیان مسلمان که بردگان بوزینه خویی مانند بلال حبشی و سلمان پارسی هم به فراوانی در میانشان بودند با سرهای بریده ی ایرانیانی که از میهن اهورایی و از کیان خود پدافند می کردند پایه های دیگ نساختند؟؟

آیا پوست دانشمندان ایرانی را زنده زنده نکندند و بر دیوار ها نیاویختند؟؟

آیا به گناه پارسی گویی زبان از دهان ایرانیان بیرون نکشیدند ویر درختان آویزان نکردند؟؟

آیا برای پیشگیری از خیزش های پیاپی مردم ایران ، عربها را به ایران کوچ نداند ودر بسیاری از شهرها در هر خانواده ی ایرانی یک خانواده ی عرب نگذاشتند تا ایرانیان را بپایند ودر برابر این خویشکاری ننگین به زنان و دخترانشان دستیازی کنند؟؟

آیا پسر بچه های ایرانی را اخته نکردند و بنام غلام بچه برای کامجوییهای جنسی در بازارهای برده فروشان عرب نفروختند؟؟

آیا سالیانه هزاران پسر بچه و دختر بچه را بنام مالیات از ایرانیان نگرفتند؟؟

آیا دارش و دسترنج ایرانیان و دستاورهای هنرمندان ایرانی را تاراج نکردند و با خود به عربستان نبردند؟؟

آیا علی که یکی از سران عرب و یار غار عمر بود یک بار (تنها یک بار) سخنی و فرمانی داده است که از اینهمه اهرمن خویی و ددمنشی تازیان بیابانگرد بی فرهنگ در میهن اهورایی ما جلو گیری کند؟؟

آیا این درست نیست که علی به همه ی مردم خراسان فرمانی نوشت که همگی باید مالیات خود را به یک ایرانی پشت به میهن کرده بنام **ماهویه ی سوری** بپردازند چون یزدگرد سوم را کشته بود؟؟

آیا این پاداشی نبود که علی به یک خیانت کار ایران ستیز می داد و پتیارگان را به کشتن و خونریختن ایرانیان آزاده بر می انگیخت؟؟ و هزار و یک پرسش دیگر از این دست .

آن بوزینه با نوشتن آن پدافند نامه ی سرپا گند می خواهد چه چیزی را به مان نشان دهد؟؟

می کوشد به ما بباوراند که در اسلام همه ی مردم در پیشگاه الله برابرند!! می پرسم آیا جایگاه یک آدم پاک سرشت و والامنش که جز در راستای نو سازی و بهسازی جهان ، و خدمت به مردمان کار دیگر نمی کند، ولی اسلام را هم به پیشیزی نمی خرد با یک مسلمان بوگندو که جز نماز و روزه و زیارت گورهای پوسیده خاری از پای مردم جهان بیرون نمی کشد برابر اند؟؟

آیا آلبرت انشتین کافر، و ادیسون کافر تر از او، و اسپینوزای یهودی، و پاستور مسیحی و نیچه ی بی دین و ولتر دین ستیز و سقراط و افلاتون بت پرست و بتهون و موزارت و چایکوفسکی مطرب!! در نزد الله گرامی ترند یا بلال حبشی خرد باخته ی اذان گو؟؟
آیا در اسلام زن و مرد باهم برابرند، البته خواهند گفت آری در اطاعت از الله و رسول و نمایندگان رسول برابرند، ولی من از پایگاه اجتماعی زن و مرد در اسلام می پرسم نه از برابری در طاعت و فرماتبرداری خرد ستیزانه از الله و رسول و امام و ولی فقیه...

آن بوزینه ی یاوه پرداز که به پدافند از اسلام برخاسته می خواهد به ما بباوراند که برده ی سیاهی بنام بلال حبشی و برده ی سپیدی بنام سلمان پارسی که پشت به میهن خود کرده و نفرین جاودانه ی ایرانیان را برای خود خریده بود نزد الله برابرند، آری ما هم می دانیم که در بی خردی و در طاعت و نماز و روزه و خود زنی برابرند، ولی آن یاوه پرداز این نکته را نادیده گرفته است که خودش آنها را « برده » نامیده و می داند که برده داری در اسلام یکی از والاترین هنجارهای اجتماعی است. محمد و علی و دیگر سران اسلام خود از برده داران بزرگ بودند؛ محمد در نهج الفصاحه و علی در نهج البلاغه بارها و بارها بردگان را از گریختن از نزد اربابان خود نکوهش کرده و گریز بردگان را از پیشگاه اربابان گناهی بزرگ بشمار آورده اند، این پشت به میهن کرده که زمان من و شما را با نوشتن این یاوه پردازها می گیرد نمی داند که ایرانیان در سراسر تاریخ خود هرگز برده داری نکرده اند، نمی داند که از جهان کهن تنها و تنها یک بنای بزرگ بیادگار مانده است که بدست بردگان بنا نگردید و همه ی سازندگان از کوچک و بزرگ در برابر کار خود دستمزد دریافت کرده اند و آن تخت جمشید است.

نمی داند که هنرمندان و سنگ تراشان و بنایان و دیگر ویژه کاران از سراسر جهان به ایران می آمدند تا هنر و توان خود را در ساختن این بنای بزرگ تاریخی بکار گیرند.
نمی داند که زنان دستمزد برابر با مردان دریافت می کردند.

نمی داند که زنان دو ماه پیش از زایمان و دوماه پس از بارگزاری در خانه می ماندند و سد در سد دستمزد خود را دریافت می کردند (کاری که هنوز هم در هیچ کجای جهان پیشینه ندارد).
نمی داند که شوهران زنان باردار که نوزاد خود را به جهان می آوردند تا دوماه در خانه می ماندند تا از زن و کودک خود پرستاری کنند و سد درسد دستمزد خود را دریافت می کردند، کاری که محمد و علی و الله انسان ستیزشان در خواب هم نمی توانستند ببینند.
ولی ببینید اینها با ما چه می کنند!! یک سنگ بزرگ به چاه می اندازند و آدمهایی مانند من و شما را سر کار می گذارند که کار مبارزه را کنار بگذاریم و به پاسخگویی به پرت و پلاهای آنان آنان بپردازیم.

بباور من اینها بسیار دانسته و آگاهانه این کارها را می کنند، آنها برای این نوشتارهای خود دستمزدهای کلان می گیرند، دولتی غارتگر با همه ی توانمندیهای مالی و پول نفت باد آورده پشتیبانشان است، چند میلیون ایرانی تازی پرست و پشت به میهن کرده خریدار یاوه هاشان هستند و برایشان هورا می کشند... ولی من و شما چه داریم؟؟ سری نترس و دلی سرشار از مهر میهن، همین و دیگر هیچ!! هم باید برای بدست آوردن تکه نانی بام تاشام بدویم، و هم به کار مبارزه ی سیاسی بپردازیم، و هم ارزشهای فرهنگ ایرانی را پاس بداریم، و هم در گرامیداشت بالایشهای ملی ایرانی بکوشیم، و بدتر از همه پاسخگوی این یاوه پردازان هم باشیم، بنا براین بهترین راه برای ناتوان کردن ما این است که تنی چند از این پشت به میهن کرده ها را به کار نوشتن در سایت های اینترنتی بگمارند و ما را سرکار بگذارند تا از کار مبارزه باز بمانیم، بنا براین خواهش من بعنوان یک سرباز میهن اهورایی از شما یاران خوب

ایران این است که سخنان و نوشته های اینها راهیج بها ندهید ، بگذارید هر اندازه دلشان می خواهد یاوه پردازی کنند ، خوب است که ما کار خود کنیم و بازیچه ی دست اینها نشویم .

دوستان گرامی در گروه نگرشهای پیچیده ، درود بر شما
من از روز پنجشنبه هفته ی گذشته دچار یک بیماری سخت شدم و نتوانستم زود تر از این پاسخگوی یار
مهربان شما باشم ؛ امیدوارم پوزشم را بپذیرید .

پیش از آغاز سخن از اینکه این جوان فرهیخته کوشیده است بجای واژه های تازی از واژه های زیبای پارسی
بهره بگیرد بسیار شادمان و سپاسگذارم .

شوربختانه ایشان بسیار ریز نوشته اند و با سرگیجه ای که من دارم توان دوباره خوانی آن نوشتار را نخواهم
داشت تا پاسخگوی بخش بخش سخنانشان باشم ؛ آنچه بیادم مانده است این است که ایشان از بکار بردن واژه
« **بوزینه** » برای پشت به میهن کرده های تازی پرست... و « **فرزندان پدر ناشناخته** » برای کسانی مانند
شریعتی و سروش، رنجیده و بکار گیری اینگونه واژه ها را شایسته ادب پارسی و ادب مندان ایرانی ندانسته
اند .

در پاسخ به این جوان خوب ایرانی باید بگویم که ما میهن خود را پشت سر نگذاشته و جان برکف ننهادیم تا
در این روزگار بد هنجار ادب پروری کنیم ، کار ما پیکار با ایران ویرانگران تبهکار و ستیز با زشتخو اهرمن
چهرگانی است که همه ی دارشها و ارزشهای فرهنگی و ماندمانهای تاریخی نیاکان فرمند ما را در گذرگاه باد
گذاشته اند .

این درست است که من و همکارانم در « **بنیاد فرهنگ ایران** » خود را پاسداران فر و فرهنگ ایرانزمین می
دانیم ، ولی اینهم درست است که فرهنگ ایران و دامنه ی ادب پارسی آنچنان کران بسته نیست که نتوان واژه
(**بوزینه**) را برای بد تر از بوزینگان، و (**پدر ناشناخته**) را برای این بی پدران بکار برد .

برای نشان دادن گستردگی این میدان فراخدامن، من نیازی نمی بینم که تنها از سخنسرایانی مانند میرزاده ی
عشقی – ایرج میرزا- و عبید زاکانی نمونه بیاورم ، چرا که دور نیست جوان ادب مند ما اینها را در رده ی
بزرگان ادب ایران بشمار نیاورند، ولی گمان نمی برم بتوانند بر بزرگمرد ادب ایرانزمین، یعنی مولوی بلخی
خرده بگیرند که چرا در دفتر پنجم مثنوی (**معنوی**) داستان کنیزکی را آورده است که :

« **با خر خاتون شهوت می راند و کدویی در قضیب خر می کرد تا از اندازه در نگذرد؛ خاتون بر آن
وقوف یافت لکن دقیقه ء کدو را ندید ، کنیزک را ببهانه براه کرد جایی دور و :**

در میان خانه آوردش کشان	خفت اندر زیر آن نر خرسنان
هم بر آن کرسی که دید او از کنیز	تا رسد در کام خود آن قحبه نیز
پابر آورد و خر اندر وی سپوخت	آتشی از... خر در وی فروخت
بر درید از زخم ... خر جگر	روده ها بسگسته شد از همدگر

**خاتون با خر جمع شد بی کدو و هلاک شد بی فضیحت ، کنیزک باز آمد و نوحه کرد که ای جانم و ای چشم
روشنم ... دیدی کدو ندیدی ذکر دیدی آن دگر ندیدی؟؟...» .**

سراسر مثنوی که خیلی هم **معنوی!!** است، سرشار از اینگونه واژه ها و زیانزد ها و داستانهاست، آیا این
دوست فرهیخته ی ما آن دلیری دارد که بر مولوی خرده بگیرد و او را **بی ادب!!** بنامد؟؟.

در داستان رستم و سهراب، کیکاوس دیوانه وار خروش خشمش را بر سر جهان پهلوان فرو می ریزد که:

رستم که باشد که فرمان من	کند پست و پیچد ز پیمان من
اگر تیغ بودی کنون پیش من	سرش کندمی چون ترنجی زتن
بفرمود پس توس را شهریار	که رو هردو را زنده برکن به دار

کیکاووس که از پادشاهان بد کاره و خرد باخته ی ایران است، خمینی وار به توس که از پهلوانان فرامایه ی
ایران نیست فرمان می دهد که برو گیو و رستم را بر داربکش، توس در اجرای فرمان شاهانه خیزبر می دارد:

تهمتن بر آشفت با شهریار
 همه کارت از یکدگر بدتر است
چنین تاج بر سر بی بها
 چو خشم آورم شاه کاوس کیست ؟
 چه کاوس پیشم چو یک مشت خاک!!

که چندین مدار آتش اندر کنار
 ترا شهریاری نه اندر خور است
 بسی بهتر اندر دم **اژدها**
 چرا دست یازد به من توس کیست ؟
 چرا دارم از خشم کاوس باک

رستم جهان پهلوان ایرانی، و نگهدار تاج و تخت ایرانزمین، پادشاه ناخردمند را کمتر از یک گوسپند بها می دهد و می گوید :

چنین تاج بر سر بی بها بسی بهتر اندر دم **اژدها**

بیشک دوست فرهیخته ی ما که پارسی را خوب می نویسد می داند که « **بی بها** » در اینجا اشاره به گوسپند است.

اینک می پرسیم: آیا می توان بر فردوسی بزرگ که خود سپه سالار سامانه ی پادشاهی ایرانزمین است خرده گرفت که چرا کیکاوس را پست تر از **گوسپند** و فرومایه تر از **اژدها** نامیده است؟؟ .

هزارو چهار صد سال پیش از من و شما هنگامی که الله آیین انسان ستیز خود را به رسولش دیکته می کرد بیشترین شمار مردم جهان را « **بوزینه** » و « **خوک** » نامید. در آیه ی های 60 و 61 سوره ی مانده می گوید: « بگو ای پیغمبر آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است ، کسانی را که خدا بر آنها لعن و غضب کرده و آنان را **بوزینه و خوک مسخ** نمود...»

مهدی الهی قمشه ای درکنار این آیه نوشت : مانند **قوم یهود** که با حرمت روز شنبه مخالفت کردند و مسخ به بوزینه شدند و **امت عیسی** که پس از نزول مائده ی آسمانی و مشاهده اعجاز مسیح باز کافر شدند و **مسخ به خوک گردیدند!!؟؟**

آیا این دوست فرهیخته ی ما آن دلیری دارد که بر الله تازیان خرده بگیرد که چرا میلیاردها آدم را که در میانشان اسپینوزا و بتهون و انشتین و موزارت و ولتر و نیچه و دکارت و شوپنهاور و ادیسون و پاستور و ویکتور هوگو و تولستوی و بس بسیاران دیگر همانند آنان را می توان یافت **خوک و بوزینه** نامیده است؟؟ .

سراسر قران سرشار از اینگونه دشنامها و خوار داشت مردمان و خوار شمردن فرزندگان است ؛ آیا این دوست فرهیخته ی ما یکبار لب گشوده اند تا بر الله و رسول و امامان و جانشینان امامانش که جز ویران کردن ارزشهای مردمی و ستیز با هر آنچه که رنگ و بوی اسلامی ندارد کار دیگری نکرده اند خرده بگیرد و آنان را برای اینهمه نامردمی بنکوهد و گفتار و کردارشان را سزاوار سرزنش بداند؟؟

نوشته اند: « **به کسی که از اندیشه های خود پدافند می کند نباید نسبت بوزینه داد...!!**» .

می پرسیم به کسی که نام (پزشکی) بر خود نهاده و در پدافند از باورهای دینی خود در برابر دوربین تلویزیون می نشیند و از (**فواید پزشکی قمه زنی**) داد سخن میدهد و موریانه وار خرد جوانان میهن شما را می جود چه باید گفت؟؟

به کسانی که در پدافند از باورهای دینی خود، در سوگ بزرگترین دشمنان میهن اهورایی شما کله های بی مغز خود را با قمه می شکافند چه باید گفت؟؟...

به آن اهرمن زادگانی که **در پدافند از باورهای دینی خود** سنگ بر سر و کله ی زنان نیمه در خاک فرو کرده می کوبند و شادمانه به خانه های خود بر می گردند تا آدمکشی بیشرمانه شان را جشن بگیرند چه باید گفت؟؟

به کسانی که **در پدافند از باورهای دینی خود** زرتشتیان و یهودیان و مسیحیان را ناپاک می شمارند، به زنان و دخترانشان دستیازی می کنند، دارش و دسترنجشان را بیغما می برند، مرده گانشان را از گور بیرون می کشند ، و ننگی در پی ننگ دیگر پدید می آورند چه باید گفت؟؟ .

به کسانی که هندویان و بوداییان و بی دینان را **کافر حربی** و سزاوار کشته شدن می دانند چه باید گفت؟؟

به کسانی که **در پدافند از باورهای دینی خود** هم میهنان بهایی شما را شمع آجین می کنند چه نسبتی باید داد؟؟

به بخشی از نامه ی بانو مهر انگیز کار به **هاجر سلیمی نمین دختر عباس سلیمی نمین** که بتازگی سرو سدایی برپا کرده است بژرفی بنگرید و پرسش مرا پاسخ دهید، می گوید : ... من و خانواده ام زندگی بسیار ساده ای داشتیم. همراه با شوهر و دو دخترم که یکی متولد 1354 و یکی متولد 1363 است زندگی می کردیم. معمولاً آپارتمانی در اجاره مان بود و همواره زیر بمباران قلمی و کلامی تندروهای مطبوعاتی به سر می بردیم. زمانی که در دهه 70 در یکی از آپارتمان های قدیمی عباس آباد خیابان پاکستان کوچه هشتم زندگی ساده و خانوادگی را سامان می دادم، ماهنامه صبح به بهانه "نامه رسیده" تمام تهمت های اخلاقی ممکن را بر من روا داشت. ماهنامه صبح را **آقای مهدی نصیری، دوست پدرت** منتشر می کرد. نوشته بودند من خانه فحشا دایر کرده ام و در شمال شهر تهران خانه ای مانند قصر خریده ام و در آنجا از مردان خبرنگار خارجی پذیرایی می کنم. همچنین نوشته بودند برای دیپلمات های خارجی وسایل لهو و لعب از جمله زن تدارک می بینم! و بسیاری تهمت ها و بی حرمتی های دیگر. دنبال مطلب را گرفتم سر از کیهان هوایی در آوردم. نامه از کیهان هوایی نقل شده بود که در آن روزگاری به سردبیری پدرت آقای **عباس سلیمی نمین** منتشر می شد. روزنامه ها را برداشتم و با خود به نهادی به نام حقوق بشر اسلامی که زیر نظر آقای ضیایی فر ایجاد شده بود بردم. مسوولین ترسیدند با من همکاری کنند و با پدر بزرگوارت!!؟؟ و همکارانش شاخ به شاخ بشوند. نامه را برداشتم و توسط یک دوست به آقای افتخار جهرمی رئیس انتصابی کانون وکلای دادگستری رساندم و از ایشان که قاعدتاً وظیفه داشت از شئون وکلای دادگستری جمهوری اسلامی دفاع کند خواستم درباره من به دقت تحقیق کنند و چنانچه پدر شما درست گفته باشد پروانه وکالت را لغو کنند. توضیح دادم که ادامه اعتبار پروانه وکالت من می تواند و هن کانون وکلا باشد. با این اوصاف آقای افتخار جهرمی جرأت نکرد با پدر بزرگوارت!!؟؟ و همکارانش شاخ به شاخ بشود. گفته بود بهتر است با این جماعت در نیفتیم. کار را ادامه دادم. رفته سراغ خانم شهلا شرکت سردبیر ماهنامه زنان که در هر شماره آن مقاله ای داشتم. ایشان در حضور من با پدرت تلفنی تماس گرفت. از آن طرف گوشی صدا پدرت به گوش می رسید که می گفتند **ما این کارها را می کنیم تا شما زنان محجبه و انقلابی از نیروهای غیر خودی استفاده نکنید. خانم شرکت در پاسخ گفتند: چه کنیم که نیروی توانمند خودی نداریم!**

می پرسیم به کسانی مانند این **عباس سلیمی نمین سردبیر کیهان هوایی** که در راستای **پدافند از باورهای دینی خود** زنان فرهیخته ی میهن شما را به روسپیگری بد نام می کنند ... و آنانی که انگ هم جنس بازی و لواط بر پیشانی زنده یاد سعیدی سیرجانی می زدند تا زمینه ی کشته شدنش را در زندان فراهم آورند چه باید گفت؟؟ .

به کسانی که نیابوم اهورایی شما را **کشور بقیه الله الاعظم !!** می نامند و با **آب گیری سد سیوند** همه ی ماندمانهای نیاکان شما را بزیر آب می برند تا شما را در جهان آشفته ی امروز بی هویت بسازند چه نسبتی باید داد؟؟..

نازنین فرزند ایرانزمین ، آیا شما هرگز به تاریخ تبری - تاریخ کامل - دو قرن سکوت زرین کوب - تاریخ اجتماعی ایران راوندی - تاریخ یعقوبی - تاریخ رویان - آفرینش و تاریخ - فتوح البلدان بلاذری و سد ها نامه ارزشمند تاریخی دیگر نگاهی انداخته اید؟؟ و اگر انداخته اید در برابر اینگونه گزارش های چه واکنشی از خود نشان داده، و از کسانی که این زشتخو اهرمن چهرگان را می ستایند و پیشانی بر خاکشان می ساینند تا از **باورهای دینی خود پدافند کنند** چگونه نام می برید؟؟ :

* ... فاتحان گریختگان را پی گرفتند ؛ کشتار بیشمار و تاراج گیری باندازه ای بود که **تنها سیصد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند ؛ شصت هزار تن از آنان به همراه نهصد بار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند ؛ با زنان در بند به نوبت همخوابه شدند و فرزندان پدر ناشناخته ی بسیار بر جای نهادند ؛** هنگامی که این خبر بگوش عمر رسید دستها را بهم کوفت . گفت **از این بچه های پدر ناشناخته** به خدا پناه می برم ...» . عبدالحسین زرین کوب - دو قرن سکوت

* وقتی سعد ابی وقاص بر مدائن دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید . نامه به عمر ابن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست . عمر در پاسخ نوشت که آن همه را به آب افکن که اگر آنچه در آن کتابها راهنمایی است ؛ خداوند برای ما قران را فرستاده است که از آنها راه نماینده تر است و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست ؛ خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است... از این سبب **آن همه کتابها را در آب یا در آتش افکندند و از میان بردند** « . -مقدمه ابن خلدون

* با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلاً قتیبه بن مسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم ؛ ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (بسال 90 هجری) مورخین ؛ متفکرین و دانشمندان این نواحی را بکلی فانی و معدوم الاثر کرد و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه اخبار و و اوضاع ایشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند ... و اهل خوارزم امی (بیسواد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند (...) . علی میر فطرس = ملاحظاتی در تاریخ ایران

*... قتیبه بن مسلم باهلی ؛ سردار معروف حجاج که چندین هزار از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از این جنگها به سبب سوگندی که خورده بود اینقدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخت و تناول نمود ؛ و **زنها و دخترهای آنها را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرد ...** . تاریخ گزیده

* یزید ابن مهلب یکی از سرداران بزرگ اسلام در گرگان در سه شبانه روز پیاپی ؛ دوازده هزار تن از اسیران ایرانی را بر سر ناودانههای آسیابها سر برید تا گندم آرد کرده و نان بپزد و بخورد ... **40 هزار تن از مردم گرگان را کشت... و شش هزار برده از مردم گرگان گرفت و همه را به بردگی فروخت** در برابر یک برده ی او که بدست یک ایرانی کشته شده بود یکهزار تن ایرانی را بدار کشید ... **گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه نوشت : « چندان غنائم بر داشتم که قطار شتر تا به شام رسد ... »** . بهاءالدین اسفندیار- تاریخ تبرستان.

* در حمله ی اعراب به گرگان ؛ مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند ؛ بطوریکه سردار عرب (سعید بن عاص) از وحشت ؛ نماز خوف خواند . پس از مدتها پایداری و مقاومت ؛ سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعید ابن عاص به آنان « امان » داد و سوگند خورد « یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت » مردم گرگان تسلیم شدند ؛ اما سعید ابن عاص همه ی مردم را بقتل رسانید ؛ بجز یک تن ؛ و در توجیه پیمان شکنی خود گفت : « من قسم خورده بودم که یک تن از مردم شهر را نکشم ! .. تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود . تبری - پوشینه پنجم - تاریخ کامل پوشینه سوم

* بهنگام ورود اسرای ایرانی به مدینه ؛ عمر خلیفه ی دوم اراده کرد تا زنان را بفروشد و مردان را عبید (نوکر) عرب قرار دهد ؛ تا اینان ؛ عربهای ضعیف و علیل و پیر را بروی پشت (بدوش) گرفته ؛ بدور خانه ی خدا طواف دهند .

* در **مدت کوتاه خلافت علی نیز** ؛ شورشهای متعددی در ایران روی داد . در این زمان ؛ مردم استخر بار دیگر قیام کردند ؛ **علی ابن ابیطالب** ؛ زیاد ابن ابیه را به سرکوبی آنان فرستاد . گردیزی

* مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خود داری کردند و بقول طبری « **علی** » زیاد ابن ابیه را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند . تبری - پوشینه ششم

* مردم ری نیز **در زمان علی** ؛ بار دیگر طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خود داری کردند بطوریکه « در خراج آن دیار کسری پدید آمد » . **حضرت علی** ؛ ابو موسی را با لشکری فراوان بسوی ری فرستاد . بقول بلاذری « پیش از آن نیز ابو موسی **بدستور علی** بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین باز آورده بود . فتوح البلدان

* عبید الله بن زیاد **فرماندار علی** ؛ مفرغ ؛ فیلسوف و سراینده ی نامدار ایرانی را پس از خوراندن داروی شکم روی ؛ با شماری سگ و خوک و گربه ؛ در قفسی کرد و در شهر بگردش در آورد ؛ در حالیکه آب از شکمش روان بود و آن جانوران برای فروبردنش به سر و کول هم ؛ و بر سر و کول مفرغ می پریدند ؛ مردم را به تماشا واداشته بود .

* مردم کرمان نیز سالها در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان ؛ حاکم کرمان با پرداخت دو میلیون درهم و **دو هزار غلام بچه و کنیز** ؛ بعنوان خراج سالانه ؛ با اعراب مهاجم صلح کردند . البدان

*... بر مبلغ مالیات سالیانه در سیستان **دو هزار غلام نابالغ و دختر نیز افزودند** .. تاریخ کامل پوشینه سوم .

آیا این دوست فرهیخته ی ما می داند که « **غلام نا بالغ** » که مسلمانان از ایرانیان بنام باج و خراج سرانه و سالیانه می گرفتند یعنی چه؟؟...

آیا می داند که این پسر بچه های خوش بر و روی ایرانی را **اخته** می کردند و بنام **غلام بچه** همراه با آن **دختران نورسیده** برای کامجوییها ی جنسی در بازار های برده فروشان عرب می فروختند؟؟

اینک از شما فرزندان برومند ایرانزمین می پرسم به این پتیارگان که در راستای **پدافند از دین و آیینشان** با هم میهنان شما چنان می کردند و امروز هم فرزندان همان پدران ، دختران سرزمین شما را در کشورهای عربی به خراج می گذارند چه باید گفت؟ و آنان را چه باید نامید؟؟

به آن پدر ایرانی که نام فرزندش را « **غلام** » - « **غلام عباس** » - « **غلامعلی** » - « **غلام محمد** » - « **غلامحسن** » - « **غلامحسین** » و جز اینها می گذارد بی آنکه بداند که با خود و با فرزند خود چه می کند چه باید گفت؟؟

به روان سوخته ای بنام مطهری که در فروردین ماه 1349 (8 سال پیش از آن رخداد شوم ایران ویرانگر) در مسجدی که سدایش از رادیو پخش می شد آیینهای نوروزی را می نکوهید و نیاکان فرمند شما را « **خر** » می نامید چه باید گفت؟؟ می گوید :

« ... پس شما باید بگویید که الحمدالله در روز نحس قرار نگرفته ایم ؛ اتفاقا باید بدانیم که الان تمام روزهای ما نحس هست ! روز اول فروردینماه هم نحس است !! بین روز اول و دوم و سوم و چهارم فروردین ؛ دوازدهم و سیزدهم فروردین هم نحس است ! ما از این نحس باید خارج بشیم ! چه باید بکنیم ؟ ؛ بریم بیرون سبزه ها را گره بزیم از نحسی خارج می شیم ؟ با سمنو پختن از نحسی خارج می شیم ؟ با پهن کردن سفره هفت سین از نحسی خارج میشیم ؟ **بیچاره بد بخت !** چرا خانه ات را ول می کنی میری بیرون ؛ از این کارهای زشت بیا بیرون !! از این عادت زشت بیرون بیا ؛ از این حرکات زشت !! خودت خارج شو ! تا از نحوسات بیای بیرون ! **از این حرکات زشت و کثیف و پلید که به آن گرفتار هستی خارج شو** تا از نحوست بیای بیرون ! سیزده چه گناهی دارد ؟ از سمنو چه کاری ساخته است ؟ از سبزه و هفت سین چه کاری ساخته است ؟ بخدا ننگ این مردم است که روز سیزده و این ایام را بعنوان جشن سیزده بدر بیرون میرن !! ننگ باشه بر اینها که

بعنوان پرورش افکار این ها را به مردم نمی گویند !! و شما **احمقها** هم این حرکات را هر سال انجام می دهید بلکه آنها شما **بدبختهای احمق**؟!؟! را تمجید می کنند تشویق می کنند !! اینها از اسلام نیست !! اینها ضد اسلام است !! ... نیاکان ما در گذشته جشن می کردن ؛ پس ما هم باید چنین کنیم !! چهار شنبه آخر سال می شود ؛ بسیاری از خانواده ها که باید بگویم **خانواده احمقها**؟!؟! آتش روشن می کنند و هیزمی روشن می کنند و آدمهای سر و مر و گنده با آن هیكلهای نمی دانم چنین و چنین از روی آتش می پرن که ای آتش زردی من از تو سرخی تو از من !! **این چقدر حماقت است** ؟!! خب چرا چنین می کنید ؟؟ می گویند پدران ما چنین می کردند ما نیز چنین می کنیم !! اگر پدران شما چنین می کردند و شما می بینید که آن کار **احمقانه** است و دلیل **خریت پدران شما است** !! رویش را بپوشید ! چرا این **سند حماقت** را سال به سال تجدید می کنید ؛ این یک **سند حماقت** است که شما می کوشید که این **سند حماقت** را زنده نگهدارید و بگویید ما بیم که **چنین پدران خری داشته ایم** !!! .»

به کسی مانند علی شریعتی که موریانه وار مغز جوانان ایرانی را می جوید و بجای رستم و آرش کمانگیر و سیاوش و کیخسرو و کوروش بزرگ و داریوش و بابک خرمین و مازیار و یعقوب لیث صفار و فردوسی توسی و گرد آفرید و گردیه و سیندخت و آرتیمس و دیگران ، رقیه و سکینه و فاطمه و علی و بلال حبشی و ابوذر غفاری را الگوهای رفتاری جوانان ایرانی می کرد چه باید گفت و چنین موریانه ی میهن برباد دهی را چه باید نامید؟؟ .

پشت به میهن کرده ای بنام عبدالکریم سروش که از جاروکشان خمینی بود و در سالهای نخستین آن آشوب اسلامی ، به دستاویز (**انقلاب فرهنگی**) فرهیخته ترین استادان ایرانی را از کار برکنار و آواره ی جهان کرد تا جایشان را به دستار بندان و قداره کشان بسپارد ، از سوی این دوست فرهیخته ی ما در رده ی **دانشمندان!!** شایسته ی گرامیداشت جا گرفته است ، ولی از دید ما او هنوز هم در ردیف همان « **فرزندان پدر ناشناخته ای است** » که تازیان از خود برجای گذاشتند . پیشنهاد می کنم این دوست فرهیخته ی ما یک رشته گفتارهای رادیویی مرا زیر نام (**عدل علوی و عشق مولوی**) در تارنمای www.farhangiran.com به گوش بنشینند تا سرشت و درونمایه ی این دانشمند پرورش یافته در حجره های ایران ستیزان را بهتر بشناسند . از اینکه سختم به درازا کشید و سرگیجه ام شدید تر شد امیدوارم شما را نرنجانیده و مانند خودم دچار سرگیجه نکرده باشم .

بیاد داشته باشیم که ما با این پتیارگان ایران ویرانگر، و با همه ی پشت به میهن کرده های تازی پرست و با همه ی اهریمنی ریات سرچنگ داریم ، ما نباید نگران این باشیم که امروز شمار بزرگی از جوانان میهن ما فریب این فریبکاران را خورده و کله ی بی مغز خود را با قمه ی خرافات داغان می کنند ؛ باید نگران این باشیم که ما خود کجای تاریخ ایستاده ایم؟؟ آیا آن دلیری داریم که رستم وار از جان و مال و هستی خود در راه میهن اهورایی بگذریم ، و یا می خواهیم در خلسه ی آرامشی که در امتداد نرم خویش رخوت و رفاه و آسایش و دوستی با ایران ستیزان در پی می آورد تن دهیم و به نام (**احترام گذاشتن به عقاید دیگران**) در خانه های امن خود بنشینیم؟؟

آیا می خواهیم از زبان و خامه ی خود لنگری بسازیم برای ماندن در دریاها ی توفنده، و یا دکلی برای به گردش در آوردن بادبانها در روزهای توفانی؟؟

آیا می خواهیم از آرمانهای با شکوهمان عروسکهای کوچکی بسازیم و در کنار سفره ی حضرت عباس با پشت به میهن کرده ها به **گفتمان های سیاسی!!** بپردازیم، و از بیم آنکه مبادا آسمانه ی خانه شکاف بردارد گرمی

نفس هامان را در سینه زندانی کنیم؟؟ و یا می خواهیم فروش خشم خود را بر سر ایران ویرانگران تبهکار فرو ریزیم و دلیرانه در برابر همه ی بد خواهان فرو فرهنگ ایرانزمین بایستیم و با آنان برزمیم؟؟ این درست است که ایران از آغاز تا به امروز خاستگاه بزرگترین زنان و مردان تاریخ بوده است ، ولی این هم درست است که ایران از آغاز تا به امروز خیانت خیز ترین کشور جهان نیز بوده است، ما نباید از این خیانت پیشگان پشت به میهن کرده هراسی به دل راه دهیم و بدستاویز (ادبمندی) خامه در نیام و زبان در کام فرو کشیم و دشمنان میهن اهورایی خود را ارج بگذرایم، بلکه باید بکوشیم آنان را که ندانسته سر در زیر پای تازیان گذاشته اند آگاه و خیانت پیشگان را رسوا سازیم . آنانکه نمی دانند و می کنند نادان اند ، آنانکه می دانند و می کنند خائن اند .

زنده یاد علی دشتی در بخش پایانی « **بیست و سال** » با اندوه بسیار به فرومایگی برخی این خیانت پیشگان اشاره می کند و می نویسد:

« ... ایران شکست خورد – متوالیا شکست خورد – در قادسیه و همدان شکست خورد – بطور ننگین و دردناکی شکست خورد ، شکستی که استیلای اسکندر و ایلغار مغول در برابر آن کم رنگ است ولی این حقیقت را بار دیگر نشان داد که هر گاه کشور مدیر یا پادشاه با کفایتی نداشته باشد حتی در برابر مشتکی اعراب نا مجهز نا آگاه از آیین سلحشوری همه چیز خود را از دست می دهد . ایران شهر به شهر و ایالت به ایالت تسلیم گردید و نا گزیر شد یا اسلام آورد و یا در کمال خواری و فرو تنی جزیه بپردازد .

ایرانیان مطابق شیوه ی ملی خود **در مقام نزدیک شدن به قوم فاتح بر آمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند؛** هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود گذاشتند، زبان آنها را آموختند و آداب آنها را فرا گرفتند ، لغات قوم فاتح را تدوین و صرف نحو آن را درست کردند و برای اینکه فاتحان آنان را ببازی بگیرند از هیچ گونه اظهار انقیاد و فروتنی خود داری نکردند. **در مسلمانی از خود عربها پیشی گرفتند و حتی در مقام تحقیر دین و عادات گذشته ی خود بر آمدند و** به همان نسبت در بالا بردن شان عربها و بزرگان عرب تلاتش کردند و اصل شرف و جوانمردی و مایه ی سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند، هر شعر بدوی و هر مثل جاهلانه و هر جمله ی بی سر و ته اعراب جاهلیت نمونه حکمت و چکیده ی معرفت و اصل زندگانی شناخته گردید . به اینکه مولای فلان قبیله و کاسه لیس سفره فلان امیر باشند اکتفا کردند . **افتخار می کردند که عرب دخترشان را بگیرد و مباحات می کردند که نام عربی بر خود بگذارند!!** . فکر و معرفت آنان در فقه و حدیث و کلام و ادب عرب بکار افتاد و هفتاد در صد معارف اسلامی را ببار آورد .

در بادی امر از ترس مسلمان شدند **ولی پس از دو سه نسل در مسلمانی از عربها نیز جلو افتادند.** برای تقرب به دستگاه حاکمه بنای چاپلوسی و مداهنه را گذاشتند به حدی که وزیر بی نظیر آنها در آینه نگاه نمی کرد که مبادا صورت یک عجمی را در آینه ببیند!! . برای اینکه حاکم و امیر شوند **نخست بنده فرمانبردار امرای عرب شدند تا از آن خوان یغما نصیبی ببرند** ولی رفته رفته امر برخود آنها نیز مشتبه شد بطوریکه در قرن سوم و چهارم، ایرانی دیگر **خود را صفر، و حجاز را منشاء تمام انعام خداوندی تصور می کرد .**

شاید مبداء خرافات و پندار های نا معقول و زیاد شدن حجم معجزات همین نکته باشد و اگر می توانستند اوضاع مکه و مدینه و تمام حوادث سیزده ساله ی مکه و ده ساله ی مدینه را چنانکه هست در ذهن مصور کنند به اینجا نمی رسیدند که مجلسی در بحار النوار نقل کند : روایت شده که در یک

روز عید حضرت امام حسن و حضرت امام حسین از جد بزرگوار خودشان حضرت رسول اکرم تقاضای لباس عیدی کردند . جبرئیل نازل شد و از برای آن دو، دو دست لباس سفید عرضه کرد . حضرت رسول فرمود کودکان در روز عید لباسهای رنگین می پوشند حال آنکه برای حسن و حسین لباسهای سفید آورده ای! جبرئیل طشت و ابریق از بهشت حاضر کرد و گفت هر رنگ بخواهید اراده کنید من آب می ریزم و شما شستشو دهید . لباسها همان رنگ که نیت کرده اید در خواهد آمد . حضرت امام حسن رنگ سبز و حضرت امام حسین رنگ قرمز را برگزیدند و وقتی لباسها رنگین شد جبرئیل به گریه افتاد . حضرت رسول فرمودند اطفال من امروز مسرور شدند تو چرا گریانی ؟ عرض کرد یا رسول الله حضرت حسن رنگ سبز را برگزید و این به آن دلیل است که به هنگام شهادت از اثر زهر بدنش به سبزی خواهد گرایید . حضرت حسین رنگ قرمز را انتخاب کرد چون در وقت شهادت زمین از خون حضرتش قرمز خواهد شد .

« عین این حکایت نا معقول و سخیف را در کتاب نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی می خوانیم و می بینیم خرافات شیعیان به فرقه بابیه که خود را مصدح و بنیانگذار دین جدیدی می دانند به ارث رسیده است...» . پایان

زنده یاد محمد قزوینی هم در همین زمینه می نویسد : « ... اگر تقصیری در تاراج زبان عربی بر زبان فارسی بر کسی متوجه است می دانید به گردن کیست ؟ اول به گردن خلیفهء ثانی ، عمر ابن خطاب است که قشون عرب را به طرف ایران سوق داد، دوم به گردن یزدگرد سوم و سرداران قشون او که با آنهمه قوت و قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت که یراق اسبشان از نقره و نیزه هاشان از طلا (و یا برعکس) بود نتوانستند سدی در مقابل خروج آن عربهای فقیر سرو پا برهنه ببندند ، سوم به گردن بعضی ایرانیان خائن و عرب مآبان آن وقت (شبیه به فرنگی مآبان و روس و انگلیس پرستان امروزه که بلاشک نسبت اینها به خط مستقیم به آنها منتهی می شود) از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که به محض اینکه حس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دو سه واقعه از قشون عرب شکست خورده اند ؛ خود را فوراً به دامن عربها انداختند و نه فقط آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنها نمودند، بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب به آنجا حمله نکرده بود، دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دو دستی تسلیم آنها نمودند، به شرط آنکه عربها آنها را به حکومت آن نواحی باقی بگذارند . کتب تواریخ بخصوص فتوح البلدان بلاذری، از اسامی شوم آنها پر است و یکی از معروفترین آنها (ماهویه ی سوری) مرزبان مرو، قاتل یزدگرد است که بعد ها در زمان خلافت علی به کوفه آمد و حضرت امیر به دهاقین و اساوره ی خراسان حکمی نوشت که همگی باید جزیه و مالیات قلمرو خود را به او بپردازند فتوح البلدان بلاذری

همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که برای تقرب به حجاج ابن یوسف (خونریز ترین دشمن ایران) ، دواوین ادارات حکومتی را که تا آن وقت به فارسی (یعنی به پهلوی) بود ، به عربی تبدیل کرد، یا مثل « خواجه ی بزرگ شیخ جلیل شمس اکفات » احمد ابن الحسن المیمندی ، وزیر سلطان محمود که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب ، در خراسان و نواحی شرقی ایران

، چنان اقدامی کرد . تازه آقای کافی الکفات از جمله کفایت‌هایی که به خرج داد ، یکی این بود که دواوین ادارات دولت غزنوی را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل ابتن احمد اسفراینی به فارسی تبدیل نموده بود ، دو باره به عربی تحویل کرد (تاریخ یمینی ، چاپ مصر ج 2 ص 170) .

فی الواقع پاره ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دینی هم ندارد منسلخ می شوند ، قتیبه ابن مُسلم باهلی ، سردار معروف حجاج که چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراء النهر کشتار کرد و در یکی از جنگها به سبب سوگندی که خورده بود ، آنقدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد، و از آن آرد نان پخته تناول نمود، و **زنها و دخترهای ایرانیان را در حضور آنها به لشگر عرب قسمت کرد ، ایرانیان قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همه برای تقرب به خدا و قضای حاجات « تربت آن شهید را !! » زیارت کردند ولی بزرگترین شاعر ایران و بانی رفیعترین بنای مجد و شرف ملی ایران ، یعنی فردوسی توسی را پس از وفات ، به عوض اینکه قبه و بارگاهی بر سر قبر او بنا کنند ، معاصرین قدر شناس! او حتی جسدش را نگذارند در گورستان مسلمانان دفن کنند ، مقتدای آنان شیخ ابوالقاسم گرکانی (که خود ایرانی تبار بود) گفت : او ستایشگر گبران و کافران بوده است . مرتضی راوندی - تاریخ اجتماعی ایران - پوشنه ی دوم ، رویه 54.**

بادا که روزی همه ی ایرانیان از خواب رخوت برخیزند و دلیرانه با دشمنان سرزمین اهورایی خودبستیزند.
بادا که روزی اراده ی ایرانیان بگوید : ایران از آن ایرانیان است و همه چیزش باید ایرانی بماند .
بادا که همای ایران از درون خاکستر خود برخیزد و همه ی اهرمن زادگان را از سرزمین اهورایی خود دور بریزد . ایدون باد و ایدون تر باد .
کامتان شیرین و پیکارتان پیروزگر باد
پاینده ایران - هومر آبرامیان